

زندگی شخصیت و مکتب صدر المتألهین

قسمت چهاردهم

استاد سید محمد خاмене‌ای

شناخت مردم می‌باشد و نگاه تیزبینان و هوشمندان را می‌خواهد که مردان خدا را در زمان حضور و حیاتشان بشناسند و در زیر غبار کبر و عجب و خودپسندیها و کج‌بینیهای خود، چهره واقعی آنها را ببینند و اینجاست که به رجالی ناشناخته از این دست بایستی نام «رجال الغیب» داد که با وجود حضور ظاهری خود دیده نمی‌شوند و از دیده بیگانگان مستورند.

دریغ و افسوسی که مردم پس از مرگ ظاهری این بزرگان می‌خورند خود دلیل بر واهی بودن آن تصورات زمان حیات و حقیقی بودن حقایق مذکور در پس از ممات آنان می‌باشد.

حکیم فرزانه ما صدر المتألهین و المتکاملین، نیز با همین قاعده زیست و مرد، زیرا که زیستش مرگ و مردنش زندگی بود. آنچه جان کند تنش عمر حسابش کردند، از اینروست که باز، این قلم ناتوان، بر آن است که زندگی این حکیم را بنویسد اما، آن زندگی که پس از شصت و اندی سال، مرگ بدنبال ندارد و تا قیام قیامت برپاست.

برای نوشتن زندگی جاویدان این حکیم، زندگی کوتاه ظاهری او را یکبار دیگر باجمال مرور می‌کنیم و برای مروری کوتاه بر زندگی صدر المتألهین، گاهنامه سال بسال او را در اینجا می‌آوریم و همانگونه که پیش از این (در جلد اول این کتاب) گفتیم تولد او را براساس نوشته‌های خود این حکیم می‌توان سال ۹۷۹ هـ (تا ۹۸۰ هـ) (مطابق سال ۱۵۷۲ مسیحی) دانست و درگذشت او را حسب مشهور در (۱۰۵۰) مطابق (۱۶۳۲ مسیحی) شمرد.

* * *

با بسته شدن کتاب زندگی صدر حکیمان و فخر عارفان، کتاب اول زندگینامه او نیز به پایان رسید و اینک آغازی است دوباره که زندگی معنوی او را دنبال کنیم.

زندگی را همان چند ده سال زندگی جسمانی دانستن ناشی از کوتاه بینی و نارسایی در جهان‌شناخت غیر علمی است؛ که نام حسگرایی و تجربه‌گرایی و تحقق‌گرایی به آن داده‌اند. زندگی این جهانی جزء کوچکی از زندگی انسان است و قرآن مجید زندگی واقعی را پس از مرگ و در مرحله معروف به آخرت می‌داند و می‌فرماید (و إِنَّ الآخرة لَهی الحیوان)^۱، و ادبیات عرفانی پرشکوه ما نیز مرگ را تولدی تازه و حیاتی واقعی معرفی می‌کند و می‌گوید: «آنچه اندر وهم ناید آن شوم»؛ بلکه بالاتر از این، حتی شخصیت انسانهای والا و زنده به عشق مانند ملاصدرا نیز پس از مرگ درخشانتر و چهره آنان آشکارتر می‌گردد. پس کتاب اصلی زندگینامه صدر المتألهین را باید همین کتاب و از این بیعد دانست نه آنچه گذشت، زیرا که زندگانی اصلی او زندگی در دلها و خاطره‌هاست که گفته‌اند:

«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما»
اگر یک ملاصدرا با مرگ ظاهری و مادی در بصره می‌میرد اما پس از آن، هزاران هزار ملاصدرا در سینه‌ها و دلها زاده می‌شوند. گمان ظاهر بینان آنست که مرگ، حجاب شخص و مانع حضور او در این جهان است و حال آنکه زندگی داشتن اشخاص نامی و زنده بودن ظاهریشان، خود پرده و حجابی حاجز میان آنها و

۱ - سورة عنکبوت - آیه ۶۴.

گاهنامه زندگی ملاصدرا

سالها	رویدادها	سالها	رویدادها
۹۷۹		۱۰۲۰	تولد صدرالمآلهین محمد شیرازی (ره)
۹۸۰		۱۰۲۱	تولد ابراهیم فرزند ملاصدرا - احتمالاً توطن در قم
۹۸۱		۱۰۲۲	نگارش تفسیر آیةالکرسی
۹۸۲		۱۰۲۳	
۹۸۳		۱۰۲۴	تولد زبیده دختر ملاصدرا - پایان ساخت مدرسه خان شیراز
۹۸۴		۱۰۲۵	بروایتی، تولد ملاصدرا
۹۸۵		۱۰۲۶	سلطنت محمد شاه خدابنده صفوی و انتقال از شیراز به قزوین و احتمالاً انتقال خانواده ملاصدرا (قوامی) به آنجا
۹۸۶		۱۰۲۷	سفر فیض به شیراز
۹۸۷		۱۰۲۸	
۹۸۸		۱۰۲۹	سفر میرداماد به کاشان و مشهد و اصفهان - جنگ شاه عباس یا ازبکان در خراسان
۹۸۹		۱۰۳۰	فوت شیخ بهاءالدین عاملی - تفسیر سوره نور - طارق - جمعه ملاصدرا - تولد نظامالدین احمد فرزند ملاصدرا - تألیف اکسیر المارقین و تفسیر آیه نور
۹۹۰		۱۰۳۱	
۹۹۱		۱۰۳۲	آشنایی با ملامحسن فیض در قم - تألیف رساله الحشر
۹۹۲		۱۰۳۳	فوت محمد امین استرآبادی - تولد معصومه خاتون دختر ملاصدرا
۹۹۳		۱۰۳۴	تألیف قیسات میرداماد - احتمالاً ازدواج ملاعبدالرزاق لاهیجی با دختر ملاصدرا
۹۹۴		۱۰۳۵	
۹۹۵		۱۰۳۶	تاریخ وقفنامه مدرسه خان شیراز
۹۹۶		۱۰۳۷	زنشویی فیض با دختر ملاصدرا - مرگ شاهعباس
۹۹۷		۱۰۳۸	کشف اتحاد عاقل و معقول و سلطنت شاه صفی - تولد محمد علم الهدی پسر فیض - ورود ملاصدرا به شیراز
۹۹۸		۱۰۳۹	
۹۹۹		۱۰۴۰	
۱۰۰۰		۱۰۴۱	فوت میرداماد
۱۰۰۱		۱۰۴۲	قتل امامقلیخان - پایان اسفار و احتمالاً آغاز شرح اصول کافی
۱۰۰۲		۱۰۴۳	
۱۰۰۳		۱۰۴۴	پایان فصل عقل و جهل شرح اصول کافی - نگارش علم و توحید شرح اصول کافی
۱۰۰۴		۱۰۴۵	وفات ملاصدرا بقول علم الهدی - تولد میرزا حسن فرزند لاهیجی
۱۰۰۵		۱۰۴۶	
۱۰۰۶		۱۰۴۷	
۱۰۰۷		۱۰۴۸	انتقال رسمی پایتخت صفویه به اصفهان و انتقال حوزه علمیه و فلسفه
۱۰۰۸		۱۰۴۹	
۱۰۰۹		۱۰۵۰	فوت ملاصدرا بنابه مشهور
۱۰۱۰		۱۰۵۱	مرگ شاه صفی
۱۰۱۱		۱۰۵۲	احتمالاً خروج ملاصدرا از اصفهان بسوی شیراز و اقامت در آنجا
۱۰۱۲		۱۰۵۳	سلطنت شاه عباس دوم - سفر فیض به اصفهان بدعوت شاه عباس دوم و امامت جمعه آنجا
۱۰۱۳		۱۰۵۴	
۱۰۱۴		۱۰۵۵	
۱۰۱۵		۱۰۵۶	
۱۰۱۶		۱۰۵۷	
۱۰۱۷		۱۰۵۸	فوت دکارت (۱۶۵۰ م)
۱۰۱۸		۱۰۵۹	
۱۰۱۹			تولد ام کلثوم دختر و فرزند اول ملاصدرا

انسان نه موجودی مادی است که با فناء ماده و جسم او از بین برود و نه رشته وابستگیهای معنوی و حقیقی او بگونه‌ای است که مرگ او سبب گسستگی نهائی او از جهان شود.

فرزند و خاندان هرکس ضامن بقای نسل شخص است و نام نیک و آثار و باقیات صالحات هرکس ضامن بقای نام و هویت او در تاریخ و جامعه می‌باشد، و ریشه‌ها و رگه‌های خدماتی که به جامعه نموده و پیوند با نهادهای عمده اجتماعی هرکس وجود حقیقی او را با جامعه و تاریخ او پیوند می‌دهد و شخصیت چنین کسی با تاریخ هرگروه یا ملتی متحد و همراه می‌شود. نام او در تاریخ

استاد است و فرزند، دنباله وجود پدر و سرشاخه‌ای بشری است که از راه پدر به نیاکان و خانواده بشری خود در پیوند است، و اگر بتواند جایگزین شخصیت روحی و فکری و اجتماعی و علمی پدر نیز بشود، سزای پدر را بخوبی حفظ کرده و میراث پدر را برده است، وگرنه تن‌پاره‌ای از پدر است که بحکم قهری طبیعت در ظاهر خود به پدر شبیه است و بحکم قهری شرع مال او را وارث می‌برد، اما در واقع فرسنگها از او بدور و صدها بار از او بیگانه می‌باشد. بدلیل همان سزای پدر بودن فرزند است که گاهی اصحاب ذوق و ادب، از فرزند، به گلاب (که بازمانده گل و گلستان است) تعبیر کرده‌اند که تمثیل به آن شعر معروف است که می‌گوید:

«زندگینامه صدرالمتألهین را
باید از این بعد دانست نه آنچه
گذشته زیرا که زندگانی اصلی او
زندگی در دلها و خاطر معاست

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئی؟ از گلاب

پیهوده و بیجا نیست که پژوهشگران و تذکره نویسان، پس از یاد رجال به احوال فرزندان او می‌پردازند و احوال ناپیدای رجال را در خاندان آنان جستجو می‌کنند. ما نیز برای کمال کار خود ناگزیر بنابسیره تاریخنگاران، فصلی را به زندگی خانواده و فرزندان و شاگردان این حکیم می‌دهیم و در حد این نوشتار، به شرح حالشان می‌پردازیم:

الف - فرزندان حکیم

فرزندان صدرالمتألهین را پنج فرزند، دو پسر و سه دختر نوشته‌اند، نام پسران، یکی میرزا ابراهیم و دیگری نظام‌الدین احمد است. و دختران عبارتند از: ام‌کلثوم، زبیده، معصومه ترتیب سنی این فرزندان بدینگونه ثبت شده است:

- | | |
|--------------------|----------------------|
| ۱- ام‌کلثوم | متولد بسال ۱۰۱۹ هـ ق |
| ۲- ابراهیم | متولد بسال ۱۰۲۱ هـ ق |
| ۳- زبیده | متولد بسال ۱۰۲۴ هـ ق |
| ۴- نظام‌الدین احمد | متولد بسال ۱۰۳۱ هـ ق |
| ۵- معصومه | متولد بسال ۱۰۳۳ هـ ق |

ثبت می‌گردد و پیرکهنسال تاریخ ما صفحه‌ای از دفتر خاطرات خود را بنام وی می‌کند.

فرزند یا شاگرد و خلف صالح، مانند میوه شیرینی است که از درخت عمر پدر یا استاد باقی مانده باشد و به دامن مردم بیفتد یا شاخه‌ای پریبرگ و سبز است که سایه‌اش چتر دار سر بیسرپناهان گردد و برای آن پدر یا استاد، نام نیک و دعای خیر بار بیاورد و بر عکس، خلف ناصالح، میوه تلخی است که کام مردم را تلخ می‌کند و سبب لعن و نفرین همگان می‌شود.

در حدیث عباراتی همچون «المرء یحفظ فی بینه» آمده است که نشانه اهتمام اسلام به این قانون طبیعت و جامعه است و «فرزند، سزای پدر» (الولد سرأبیه) خوانده شده، زیرا که پدر را پس از فنای ظاهری، در اولاد او می‌توان یافت. اگرچه باین معنا، هرگز کسی - نه فرزندان و نه شاگردان ملاصدرا نتوانست او را باتمام کمالاتش در آینه خود نشان دهد و دانش و عرفان و شجاعت علمی و مقام معنوی او را در خود بنمایش بگذارد و الحق باید گفت: «تو بزرگی و در آئینه کوچک ننمائی».

شاگرد، وارث علم و گاه میراثبر شخصیت و منش

۱- میرزا ابراهیم

میرزا ابراهیم یا محمدابراهیم (که برای او لقب شرف الدین و کنیه ابوعلی نوشته اند^۱) همان فرزند دوم و پسر اول ملاصدرا است که در سال ۱۰۲۱ متولد شده؛ تولد او را در شیراز نوشته اند، که قدری بعید بنظر می رسد، زیرا براساس آنچه که گذشت (در جلد اول) در حدود این سالها حکیم در قم یا اطراف آن بسر می برده و دوران فشار روحی معاشرات نامردمان را پشت سر گذاشته بوده است. مگر آنکه معتقد شویم که سفری کوتاه به شیراز داشته یا آنکه خود وی در شیراز نبوده و همسرش در آنجا بسر می برده و شاید بسبب داشتن حمل، از سفر بهمراه شوهر محروم و معذور بوده است.

وی همانا با جدّ خود، پدر صدرالمتألهین است و از اینجا می توان دل بستگی این حکیم را به پدر خردمند صالح خود دریافت، زیرا سنت رائج و سیره مستمره نام پدر و بستگان محبوب را بر روی فرزندان گذاشتن، برای آن بود که دل بستگی و مهر فرزندی به پدر (یا آن بستگان) ابراز گردد و نام نیک پدر باقی و پایدار بماند.

همچنانکه میرزا ابراهیم نیز نام فرزند خود ملقب به ابوتراب را که تا سال ۱۰۹۱ در شیراز بوده و حیات داشته، برای زنده نگهداشتن نام پدر خود صدرالدین محمد گذاشته بود و همین صدرالدین (ثانی) است که با دختر فیض کاشانی (دختر عمه خود) زناشویی نموده و فرزندی بنام حکیم آقا محمد میرزا شیرازی آورده، همان که بدست نادرشاه شهید و زبانش بریده شد.^۲

حکیم میرزا ابراهیم فرزند ملاصدرا، در عصر خود حکیم و متکلم و فقیه و دانشمندی آگاه از علوم زمان خود شمرده می شده و درباره وی نوشته اند که «فاضلی عالم و متکلمی جلیل و بلند مرتبه و جامع بیشتر علوم بویژه علوم عقلی و ریاضیات بوده است»^۳.

وی که در بهترین دوران پختگی پدر به عرصه فراگیری علوم پانهاده بود، نزد پدر درس خوانده و از شاگردان صدرالمتألهین شمرده می شود. نام اساتید دیگر او معلوم نیست ولی بعید نیست که نزد ملاعبدالرزاق لاهیجی و فیض کاشانی نیز به تحصیل اشتغال داشته همچنانکه شیوه رائج آن زمانها بوده است، شاگردان بلند مرتبه به نورسیدگان درس می داده اند.

◀ اگر یک ملاصدرا با مرگ ظاهری

و مادی در بصره می میرد اما پس از آن

هزاران هزار ملاصدرا در سینه ها و دلها

زاده می شوند

□ تألیفات

میرزا ابراهیم علاوه بر آنچه گذشت در تفسیر هم دست داشته و تفسیری بنام «عروة الوثقی»^۵ نوشته است (که همانا با تفسیر شیخ بهاء عاملی است). و نیز تفسیر آیه الکرسی بفارسی، در فقه و شرحی بر روضه البهیه (معروف به شرح لمعه) شهید ثانی داشته که گفته می شود ناقص و تا کتاب الزکات می باشد و محتمل است مربوط به اواخر عمر او باشد.

از وی در حکمت کتابی بصورت حاشیه بر الهیات شفا و حاشیه ای بر اثبات الواجب محقق دوانی^۶ و کتابی بنام حسن الفوائد - که به شاه عباس دوم تقدیم نموده^۷ باقی مانده است.

برخی وفات میرزا ابراهیم را در سال ۱۰۷۰ (یا ۱۰۷۲ و حتی ۱۰۶۰) دانسته اند، که گویا با فوت برادرش احمد (نظام الدین) مشتبه شده است؛ مدرک معتبری بر تاریخ وفات او دیده نشد.

اگرچه در تواریخ نام او را جزء متکلمین - و نه فلاسفه - آورده اند و گفته شده که برخلاف والدش شیفته فلسفه نبوده اما همه این تعبیرات را می توان نتیجه ظاهری و عوامی مورخان دانست، زیرا همانطور که پیش از این دیدیم حکمت متعالیه صدرالمتألهین آخرین باروها و سنگرهای علم کلام را در هم فرو ریخت و آن را برده فلسفه الهی و قرآنی خود ساخت و پس از آن - اگر چه از بیم تهمت مخالفان فلسفه - لاهیجی و شاید فرزندان صدرالمتألهین و عده ای دیگر از علمای موجه آن روزگار،

۲- مقدمه معادن الحکمه - ص ۱۵ / طبقات اعلام الشیعه فی

قرن ۱۲ - شیخ آقا بزرگ تهرانی / ص ۳۷۹.

۳- طبقات اعلام الشیعه - ص ۳۷۹.

۴- لؤلؤء البحرین ص ۱۳۲، ریاض العلماء - حرف الف (ابراهیم).

۵- گفته می شود که حاشیه بر تفسیر شیخ بهاء بوده است.

۶- ریحانه الادب، ۲/ ۴۶۰.

۷- مقدمه معادن الحکمه فیض - ۱۵/۱.

صدرالمتألهین زیستش مرگ و مردنش زندگی بود.

سکونت داشته، یا آنکه در راه اصفهان و شیراز، چند روزی را در آنجا اقامت نموده است.

همانگونه که گفتیم از ظاهر زندگینامه ملامحسن فیض بقلم خودش چنین بر می آید که آشنائی او با صدرالمتألهین در قم و در حدود سال ۱۰۳۲، یعنی یکسال بعد از تولد نظام الدین احمد، بوده، و اگر آندو با هم نسبتی داشتند، یکسال پیش از آن در شهر خود کاشان با استاد روبرو می شد و با علقه سببی خانوادگی که در پیش بود، نیازی به آشنائی تازه نمی بود و دیدار وی کشف بحساب نمی آمد.

* * *

□ دانش و کتب

درباره این فرزند صدرالمتألهین نیز آمده است که «حکیم متأله» و عارف بوده، همچنانکه او را دارای ذوق شاعری و ادب دانسته و او را بوصف شاعر و ادیب ستوده اند. کتاب مضممار دانش - بفارسی - از اوست و گویا کتب دیگری نیز داشته است. شاید عمر کوتاه او (۴۳ سال) به او مهلت نداده که در عرصه دانش و ادب بیش از این اثر از خود بجا بگذارد.

میرزا نظام الدین احمد، فرزند عالم بنام ملامقیم داشته که نامش در برخی تراجم آمده است. از محل اقامت میرزا احمد، چیز زیادی در دست نیست، اینقدر هست که برادر دیگر و برخی از بستگانش در شیراز بسر می بردند و درگذشت خود وی نیز در شیراز بوده است.^۸

۳- أم کلثوم

فرزند نخستین صدرالمتألهین و بزرگترین دختر او بنام کلثوم یا (أم کلثوم) است که تولدش در سال ۱۰۱۹ در شیراز بوده است. برخی نام او را «بدریه» و أم کلثوم را کنیه

۸- بنام نظام الدین احمد یکی از نوادگان فیض و علم الهدی نیز در تراجم آمده است که در سال ۱۱۶۰ ق درگذشته و نباید با فرزند ملاصدرا اشتباه شود.

برای حفظ اعتبار و شاید جان خود، در علم کلام کتاب می نوشتند و در نظر عامه متکلم بحساب می آمدند، اما عمق معارف الهی این مکتب و استاد و بنیانگذار آن چنان بود که نمی توان پذیرفت که بازماندگان آن حکیم با آنهمه ذوق و استعدادشان سالها باده کش آن میخانه باشند و مستی گریبانشان را نگرفته باشد؛ فلسفه خوانده باشند و متکلم شوند.

همانگونه که در رابطه شاگردی و استادی میان فیض و فیاض با استادشان صدرالعرفاء و المتألهین دیدیم این رابطه بیشتر از حد آموزش معارف نظری بوده و آن حکیم به این دو شاگرد کاردان و هوشمند خود درس عشق و عاشقی و سلوک و معرفت عملی نیز می داده و مرشد و پیرو مراد آنان نیز بوده است، چگونه ممکن است که فرزندان او از این فیض و فیاض محروم مانده باشند و در خانه پیر مغان زائیده شوند و زندگی کنند و طعم مستی و فن باده کشی را ندانند؟ که گفته اند: «شیر را بچه به او ماند همی» و یا آنکه «زاده پروانه هم پروانه است».

باید پذیرفت که فرزند ملاصدرای عارف پاکباخته، و بلکه فرزندان او همه، عارفان کارکشته و رهروانی با تجربه و ملاحانی طوفان دیده بوده اند؛ همانگونه که، باید بدیهی شمرده که فیلسوفانی ماهر و حکیمانی متبحر نیز بشمار می آمده اند، و این مطلب حتی درباره دختران او نیز شاید صادق باشد، همچنانکه از زندگینامه آنان بر می آید.

۲- نظام الدین احمد

پسر کوچکتر صدرالمتألهین بنام احمد و ملقب به نظام الدین است که در ترتیب تولد فرزند چهارم می باشد. تولد او در سال ۱۰۳۱، و در کاشان و درگذشت او در سال ۱۰۷۴ در شیراز بوده است.

سالهای دهه سی قرن یازدهم، همچنانکه پیش از این دیدیم، سالهای شکوفائی صدرالمتألهین و ثمردهی اوست در این سالها بیشتر رساله های عرفانی و تفسیری این حکیم عرضه شده و در اختیار صاحبان و مشتاقان قرار گرفته است و برابر تحقیقی که شد، در این دوره، وی در قم و اطراف آن بوده، اما مناسبت تولد نظام الدین احمد در کاشان روشن نیست، ممکن است این پدیده مؤید نظریه کسانی باشد که همسر ملاصدرا را اهل کاشان و خاله فیض کاشانی و دختر ضیاءالعرفا می دانند، و از آن نزدیکتر این احتمال است که وی در آن زمان در کاشان

او دانسته‌اند^۹ او را «ادیبه» و «زاهده» توصیف کرده‌اند و اگر او را حکیمه و عارفه هم بدانیم سخنی بگزارف نگفته‌ایم زیرا که سیره و سنت علما، و نیز اشراف اصیل، آن بود که دختران را با علم و ادب و حکمت آشنا می‌ساختند و بیت و مکتب ملاصدرا نیز همین اقتضاء را داشته، زیرا صدرالمتألهین سخت پابند سنت نبوی و اهل بیت علیهم السلام بوده و تربیت دختران در این سنت سابقه تاریخی دارد و برای نمونه، حضرت سکینه - دختر امام حسین علیه السلام - یکی از بزرگترین ادبای زمان خود شمرده می‌شده است. در برخی تراجم تصریح شده است که وی «علم و فلسفه را از پدرش فرا گرفته و سپس نزد شوهرش (ملاعبدالرزاق) تحصیل نموده و حتی در

۴- زبیده

زبیده - یا بقول ضعیف «زینب» - دختر دوم ملاصدراست - تولد او را سال ۱۰۲۴ گفته‌اند؛ که حسب قاعده بایستی در قم بوده باشد. وی - بنظر ما و گفته اکثر مورخان - همسر ملا محسن فیض و مادر علم الهدی می‌باشد، اگر چه برخی نیز او را همسر فیاض لاهیجی و أم گلشوم را همسر فیض نوشته‌اند.

در وصف این کریمه نیز اوصافی ستایش‌آمیز مانند: «فیلسوفه متکلمه فاضله عابده زاهده»^{۱۳} یاد شده و برابر آنچه درباره خواهرش گفتیم بایستی از آبشخور دریای ژرف و موج فضل و کمالات پدر، فیض بسیار برده باشد، که شوهرش (فیض)، تنها یکی از آن فیوضات است.

◀ فرزندی شاگرد و خلف صالح، مانند میوه شیرینی است که از درخت عمر پدر یا استاد باقی مانده باشد و به دامن مردم بیفتد.

◀ تاریخ سرفراز شیعه پر است از زنان فاضل و عالم و ادیب یا فقیه یا متکلم و فیلسوف و عارف.

مجالس با علما مباحثه می‌کرده است»^{۱۰}

برخی این بانو را همسر فیض کاشانی دانسته‌اند^{۱۱} ولی به نظر و تحقیق چنین می‌آید که همسر ملاعبدالرزاق لاهیجی بوده باشد زیرا بحسب قرائن زناشویی آن دو در سال (۱۰۳۴ یا ۱۰۳۵ بوده که سن ام کلثوم ۱۵-۱۶ ساله می‌شود، ولی دامادی فیض حدود سال ۱۰۳۸) است و این با سن زبیده دختر دوم ملاصدرا که در آن سال حدود پانزده سال داشته بیشتر مناسبت دارد، با توجه به آنکه اگر آنگونه که گفته می‌شود ملاعبدالرزاق (مستوفی ۱۰۷۲) هفتاد سال عمر کرده (که می‌شود متولد سال ۱۰۰۲) اندکی از فیض مستتر است و حسب عرف عامه باید دختر بزرگتر را گرفته باشد از رساله موالید و فیات فرزند فیض (نسخه خطی که کتابخانه آیت الله مرعشی) نقل شده که وفات مادر خود را در سال ۱۰۹۷ در کاشان ثبت نموده و حال آنکه وفات ام کلثوم را سال ۱۰۹۰ نوشته‌اند و این می‌تواند اماره‌ای بر مطلب سابق باشد.^{۱۲}

یکی از نکات قابل تأمل در تاریخ فرهنگ اسلامی و ایرانی، سهم زنان و بخصوص دختران دانشمندان در فراگیری دانش و اندوختن کمالات علمی و معنوی است، که علاوه بر آنکه از والائی و اهمیت نقش اجتماعی زن و حقوق انسانی و مدنی او در حقوق اسلام مایه می‌گیرد و دلالت بر همپایگی زن و مرد در نظر اسلام و فرهنگ اسلامی دارد، به اهتمام این پروردگان مکتب اسلام به تربیت و کمک به کمالجویی دختران در کنار فرزندان پسر نیز دلالت می‌نماید.

خود پیامبر اکرم (ص) فرزندی رازدار دانش الهی خود،

۹- مقدمه رسائل فارسی حسن بن عبدالرزاق لاهیجی، ص ۱۴.

۱۰- مستدرک اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۳.

۱۱- از جمله در طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ، (قرن ۱۲)، ص ۳۸۰.

۱۲- مقدمه رسائل فارسی ملاحسن لاهیجی - ص ۱۴.

۱۳- مستدرکات اعیان الشیعه - ج ۳ ص ۸۳.

همچو فاطمه زهرا (علیها السلام)، داشت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در کنار فرزندان پسر، زینب تربیت کرد، امام حسین علیه السلام، دختری مانند سکینه (علیها السلام) والاگهر از خود باقی گذاشت. که محضر او پناهگاه دانشمندان و ادبا و شعرا بود و گفته شده که در زمان او کسی در نقد شعر و ادب عربی به پای او نمی‌رسید.

تاریخ سرفراز شیعه پر است از زنان فاضل و عالم و ادیب یا فقیه یا متکلم و فیلسوف و عارف چه آنکه می‌دانیم یکی از سنن دیرینه علمای شیعه تربیت و تدریس دختران خود بوده و علما و فقها و حکما - بسیار شنیده شده که - دختران خود را نیز در کنار پسرانشان به مکتب می‌فرستادند و یا پای درس خود می‌نشاندند.

چه سود که سنتها و

آداب غلط

اجتماعی و

بدهمیهای

مدعیان شناخت

دین دیری این رسم و سنت ستوده

اسلامی را بکناری زد و همچون دوران جاهلیت دانش و حکمت و فلسفه و ادب را از زنان محروم ساخت و دیری نگذشت که سیل مهاجم و فرهنگ تحمیلی غرب با چماق و زور به فرهنگ قدیم چیره شد و اینبار اگر چه برای زنان آزادی آموزش و دانش اندوزی آورد - که بسیار پستندیده بود - ولی آن را همچون ارمغانی از فرنگ و ثمره‌ای از بیدینی و آئین دین ستیزی غرب جلوه داد و اسلام را مخالف با هرگونه پرورش و آموزش زن و سهم بسیار از فراگیری و آموزش فلسفه و ادب و دانش؛ چه شیوه مبلغان غربی و براندازان فرهنگ اسلامی و شرقی همواره این بوده که نخست حافظه ملت را از گذشته تاریخی و سرفراز و باستانی خود خالی کنند و متاع قلب، ولی آرایش کرده خود را ارمغانی آسمانی و فرهنگ و آئین خود را پیامی نجابتبخش ملتها جلوه دهند و با این دلربائیها و فریبها ثروتهای آنان را بریابند و از دوش آنان سواری بگیرند.

فرزند فیض، بنام علامه علم الهدی محمد، در یادداشتهای خود در باب موالید و وفیات بستگان و

خانواده خود درباره مادرش چنین نوشته است: «وفات والدة الماجدة... یوم الأحد - ۱۰۹۷ -» که اگر این بانوی فاضله زاهده را برابر قول صاحب مستدرک اعیان الشیعه و برخی دیگر همان زبیده بانو بدانیم، طبعاً همین سال تاریخ وفات او خواهد بود.

۵ - معصومه

سومین دختر و پنجمین - بنابر ظاهر - آخرین فرزند صدرالمتألهین معصومه نام داشته و در ماه شوال سال ۱۰۳۳ هـ در شیراز به دنیا آمده است و پدرش آنرا بدینصورت ضبط نموده: «تاریخ ولادت نور چشمی مُسمّاة معصومه - طول الله عمرها - شوال سنة ۱۰۳۳ هـ»

مرعشی درباره او نوشته

است که؛

الفاضلة

الأدیبة

«معصومه خاتون»

زوجة العلامة المیرزا قوام الدین

النیریزی من أجلة تلامیذ والدها صدرالمتألهین؛ و

له تعالیق علی کتاب الاسفار...»^{۱۴}

اگر چه مأخذ این مطلب آورده نشده ولی قرائن تاریخی آن را تأیید می‌کند. بنابر این مقدمه این دختر ملاصدرا نیز اهل فضل و ادب و مسلط به فلسفه بوده و بدیهی است که پرورش یافته مکتب صدرالمتألهین را باید عارف و زاهد و سالک نیز دانست.

فضل و کمال این بانو بجای خود قابل پذیرش است اما سن و سال او - که او را هنگام درگذشت پدرش (اگر سال ۱۰۵۰ درست باشد) ۱۶ یا ۱۷ ساله و اگر سال ۱۰۴۵ باشد، دوازده ساله نشان می‌دهد - امکان تحصیل جامع و کامل فلسفه را در نزد پدر قدری دشوار می‌سازد؛ مگر آنکه او نیز مانند خواهران خود بخشی از فلسفه و عرفان را از جانشینان بحق پدر، یعنی شوهرانشان فراگرفته و به مقام اعلاّی فلسفه رسیده باشند.

قوام الدین محمد نیریزی شیرازی را همسر او دانسته‌اند. وی نیز یکی از شاگردان معروف صدرالمتألهین

۱۴ - مقدمه معادن الحکمة - ص ۱۶.

تاریخ ابواب و فصول خود را از نام و ننگ شاهان وام می‌گیرد و رزق خود را در سفره آنان می‌جوید

همانگونه که دیدیم، درباره فرزندان ملاحدرای چیز زیادی ثبت نشده و تاریخ، که همواره به رجال واقعی جامعه بشری و ثمرات شیرین تاریخ انسانی با نیم‌دیدگی و از گوشه چشم نگریسته و ستمگراانه آنان را که جامعه ساز و سنگ بنای علم و فرهنگ و تمدن بوده‌اند نه در متن که پیوسته در حاشیه تاریخ نگهداشته است، درباره فرزندان و بازماندگان این حکیم بزرگ تاریخساز بمراتب کمتر از او سند نگه داشته و کم‌رنگتر زندگینامه نگاشته است.

تاریخنگاران عامی و ظاهرین، کودکوار همواره به بازیگران جلف میدان جامعه نظر انداخته، شاهان و مطربان و فاحشه‌گان درباری و غلاموارگان متملق پراشوب و پرکرشمه برای آنان «رجال» تاریخ و عناصر اصلی آن بوده‌اند و کشتار و ستمگری یا میخوارگی و زنجارگی و فجایعی مانند آن، مهمترین حوادث تاریخ و سیر تکاملی بشر شمرده می‌شده است.

مانند کودکان که آواز طبل میان تهی برای آنان بالاتر از آوازه فضل و هنر است، دریا و ژرفای آن را - بسبب کور باطنی خود - از صدای موج آن بر ساحل شناخته و اندازه گرفته‌اند و والایی و بلندی کوهساران را از پژواک سبکسراجه آن شناخته‌اند و هرچا سکوت و معنا و ژرفایی و والایی بوده، چیزی از آن دریافته و با چشمی بسته عصا زنان و تهیدست از کنار آن گذشته‌اند و از آنهمه عظمت و روشنایی چیزی نشناخته‌اند تا در اوراق آرام و بیزبان خود بنگارند.

اینست که تاریخ، ابواب و فصول خود را از نام و ننگ شاهان وام می‌گیرد و رزق خود را در سفره آنان می‌جوید و تا خورشید از مشرق طلوع و در مغرب افول می‌کند قرار تاریخ و مورخان همین خواهد بود، و اگر نبود تاریخچه‌هایی که بنام «تذکره» یا «قصص العلماء» یا هر عنوان دیگر و اگر نبودند بزرگانی که بر آن مورخان شوریدند و کتابهایی درباره ستارگان پرفروغ سپهر دانش نوشتند و نام و زندگی و آثار آنان را نگهداری و نگهداری نمودند، همین اندازه که هست، از آنهمه گنجینه باقیمانده از گذشته پرشکوه تاریخی دانش، باز نمانده بود و دانشمند امروز مردی بیتبار را می‌مانست که نمی‌دانست نسب از که و وطن از کجا دارد.

یکی دیگر از علل گمنامی فرزندان و بازماندگان

معرفی شده که تعلیقاتی نیز بر اسفار داشته است. برخی بجای قوام الدین، او را قطب الدین محمد نامیده‌اند. قطب الدین محمد (یا احمد) نیریزی که از اقطاب سلسله ذهبیه است در گذشته در سال (۱۱۷۳ هـ) و از شاگردان ملا محمد صادق اردستانی (۱۱۳۴ هـ) است و زمان وی با زمان ملاحدرای فاصله بسیار دارد.

در تذکره نصر آبادی^{۱۵} داماد سوم صدرالمتألهین را «ملا عبد المحسن کاشی» (همشیره زاده آخوند نورا ملاضیاءالدین کاشی) دانسته که شاگرد ملاحدرای و حائز مراتبی در حکمت و تصوف بوده و در کاشان به افاده اشتغال داشته. درباره وی می‌نویسد: شاه عباس چون آوازه عدالت او شنیده بود او را طلب کرد و در سفر انیس و جلیس بود. بعد از فوت شاه گاه در قمصر و گاه در کاشان بافادت و عبادت مشغول بوده است و دیوانی نزدیک به ده هزار بیت داشته است.

این داستان چندان با حقیقت سازگار نمی‌باشد و بعید است با وجود علما و فضیلتی معروف زمان، شاه عباس او را که قاعدتاً جوانی بیش نبوده بعنوان «أعدل زمان» بمجالست بخواند و از خوی شاه عباس و اکثر سلاطین صفوی که عمر خود را با می و مطرب می‌گذراندند بعید است که تن به معاشرت عدول و علما و حکما داده باشند. ممکن است مقصود از شاه همان عباس دوم باشد که بفرض صحت اصل قضیه، بذهن و امکان وقوع نزدیکتر می‌آید. از ضعف این نقل تاریخ، نقل اول او نیز که او را داماد ملاحدرای معرفی کرده ضعیف می‌گردد و می‌توان آنرا مردود دانست.

در همان مرجع برای ملاحدرای چهارمی بنام محمد سمیع نام برده که معلوم نشد دختر چهارم ملاحدرای، کی، و کجا بوده و چرا نام او را در هیچ تاریخی نبرده‌اند.

* * *

صدرالمتألهین را می‌توان ویژگیهای خُلقی و فردی خود آنان دانست. گویی همه یا بیشتر آنان علمایی گوشه‌گیر و بیتظاهر و در برخی موارد، کم تألیف بوده‌اند و به حکمت متعالیه و عرفان نظری تظاهر نمی‌کرده‌اند؛ و این، بسا که از بیم زبان مردم و ژاژحایی دشمنان بوده است.

افکار عمومی پدیده‌ای است که در زمانی دراز بوجود می‌آید و بهمانگونه از میان می‌رود و جای خود را به گرایش و عقیده‌ای جدید می‌دهد. مردم هر جامعه، هرچندگاه هوادار و دوستدار چیزی می‌شوند و پس از دورانی از آن رویگردان و به چیزی دیگر روی آور می‌گردند. روزگاری در جوامع اسلامی حدیث و ادب قرآنی و تکلم به علم کلام مایه حسن شهرت علما بود و سپس فلسفه و منطق جای آن را گرفت و چند قرن عرفان بمعنای تصوف مردم را به گرد خود جمع می‌کرد ولی در عصر صفویه حرکتی در طرفداری سنت و حدیث پدید آمد که از مکتب حنبلیان سرزمین حجاز، بویژه محدثان حرمین شریفین مکه و مدینه، سرچشمه گرفته بود و نمایندگان و مبلغان آن دو محدث شیعی - ملا محمد امین استرآبادی و شیخ محمد استرآبادی - بودند که سالها در حرمین بسر برده بودند.

این حرکت نه فقط با علوم عقلی و کلام و فلسفه و علوم معرفتی عرفانی در ستیز بود که حتی فقه اجتهادی را نیز بر نمی‌تافت و مکتب اخباریگری را در برابر علم اصول فقه پایه‌ریزی و تبلیغ کرد. قدرت تبلیغی و عوام‌فریبی این مکتب نورسیده تا بحدی بود که میان دو نسل بکلی فاصله انداخت و حتی مجلسی دوم یعنی ملا محمد باقر که فرزند مردی فیلسوف و فقیه و عارف، یعنی ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) بود، همچون دشمن فلسفه و فلاسفه و تصوف و صوفی و عرفان و عرفا بر کرسی اخباریگری و دفاع حماسی از نقل و روایت تکیه زد و اساس طرد و ترویج اصحاب عقل و استدلال را گذاشت. از دقت در زندگی و آثار و کتب دورانهای پس از ملاصدرا و حتی زمان خود او و میرداماد می‌توان بدست آورد که این فرهنگ چگونه در افکار عمومی و در سطح جوانان و طلاب تا چه اندازه رسوخ و نفوذ داشته و چگونه اندیشمندان آن زمان تا انقراض صفویه، نای سخن از فلسفه و عرفان را نداشتند و از بیم آبرو و حتی جان

خود تظاهر به دوری از فلسفه و عقلیات و بیگانگی از معرفت و عرفان می‌نموده‌اند. از اینجاست که عارف علامه‌ای چون فیض به حدیث و اخلاق و بگوشه‌ای در اطراف کاشان پناه می‌برد و حکیمی چون ملاعبدالرزاق لاهیجی، در علم کلام کتاب می‌نویسد و به اعتقاد به اصالت ماهیت تظاهر می‌کند، و فرزند ملاصدرا بر شرح لمعه حاشیه می‌زند و آنگونه از فلسفه و عرفان دوری و شاید بیزاری می‌جوید که کجروان علوم اهل بیت درباره او «یخرج الحی من المیت» می‌نویسند.^{۱۶}

این انزوا و تقیه حتی در فرزندان و بازماندگان آنان نیز اثر می‌گذارد و ملاحسن فرزند فیاض لاهیجی و نوه ملاصدرا نیز - همانگونه که دیدیم^{۱۷} - در قم، با تمام فضل و کمال خود در علوم عقلی از این قاعده پیروی می‌کند.

تهمت رایج تکفیر و صلّه‌ای نیست که هرکس بتواند آنرا بر جامه خود نگه دارد و داغی نیست که بتواند با وجود آن در شهر و دیار و حتی در کنج خانه خود زندگی کند. در برابر چنین سیل ویرانگر سدی استوار و اراده‌ای پایدار مانند صدرالمتألهین می‌خواست که در برابر هر ضربه، ضربه‌ای با زبان و قلم خود به حریفان و مدافعان دنیا طلب حدیث بزند و هرگز از پیکار با آنان روی برنتابد و مکتب و معارف و آراء و عقاید خود را با دلیری بر سر دست نگه دارد.

در کنار این عوامل اجتماعی، شاید ضعف نفس برخی از این افراد نیز در این پدیده بی‌اثر نبوده که یا اهمیت آراء و مکتب صدرالمتألهین را نشناخته بودند تا سر باختن در راه آنرا نیز سهل بدانند - یا روحی ترسان و نگران از زندگی مادی خود داشته‌اند و برای زندگی چند روزه خود ارزشی بیش از واقع امر می‌شناخته‌اند. زمانه این ضعفها را بی‌کیفر نمی‌گذارد و سهم آنان را در لوحه تاریخ اندک می‌نهد و یا نام آنان از آن محو می‌سازد. داور دهر رجالی می‌خواهد که بدنبال حق و مدافع نستوه آن باشند و از ننگ و بلا نهراسند، و بیشتر حق و حقیقت شیرانی شرده می‌جوید که دلیرانه به میدان خطر بتازند و از حریم قدسی خود دفاع کنند. □

۱۶ - بروایت سید نعمت‌الله جزایری.

۱۷ - جلد اول، صفحه...